

خشت سبأ قرآن را باید از نو

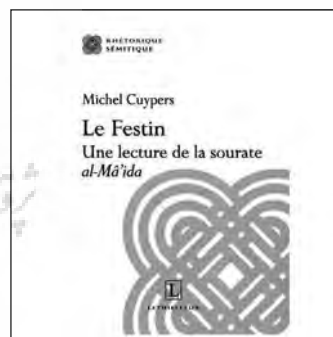
نشست «ساختارشناسی و
روش‌شناسی در فهم آیات
قرآنی» با نگاه به سوره
مائده

باحضور میشل کویپرس و سیدسلیمان صفوی

گفتنی است، میشل کویپرس اهل بلژیک و فرانسوی زبان، دکترای خود را در رشته ادبیات فارسی، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گذرانده و در سال ۱۹۷۷ از پایان‌نامه خود به عنوان «سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی»، به راهنمایی و مشاوره دکتر شفیع کدکنی و دکتر سید جعفر شهیدی دفاع کرده است.

در فضایی که در باب نظم و ساختار قرآن تردیدها و انکارهایی مطرح است، وی به ساختارشناسی قرآن اهتمام می‌ورزد و از الگوی «بررسی ساختار سوره‌های مکی» الهام می‌گیرد و با مطالعه عهدین و قرآن کریم به کشف نوعی نظم خاص و بدیع و جذاب در این کتاب-ها و در کلیت زبان‌های سامی دست می‌یابد که از آن به «بلاغت سامی» تعبیر می‌کند. وی به مدت دو سال، این مدل را بر «سوره مائده» تطبیق می‌دهد و به نتایج شگرفی می‌رسد.

محصول این تحقیق اخیراً در کتابی به زبان فرانسه با نام ولیمه، تجزیه و تحلیل سوره مائده با استفاده از نظریه بلاغت سامی انتشار یافت و توانست برنده جایزه شانزدهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در رشته تفسیر شود.



اشاره

نشست «ساختارشناسی و روش‌شناسی در فهم آیات قرآنی» با نگاه به سوره مائده در مرکز پژوهشی میراث مکتوب برگزار شد. این نشست، با حضور دکتر میشل کویپرس، برنده شانزدهمین دوره جایزه جهانی کتاب سال ۱۳۸۷ و مؤلف کتاب ولیمه؛ تجزیه تحلیل سوره مائده با استفاده از نظریه بلاغت سامی و دکتر سیدسلیمان صفوی، استاد دانشگاه SOAS لندن و برنده پانزدهمین دوره جایزه جهانی کتاب سال ۱۳۸۶ و مؤلف کتاب ساختار مثنوی معنوی برگزار شد.

سلمان صفوی: روش‌شناسی‌های نوین در فهم قرآن

مجید

روش‌های متعددی در فهم قرآن مجید وجود دارد، اما بنده در این مجال، کوشش می‌کنم که به چهار روش بپردازم. یکی از این روش‌ها، روش «سمانتیک» یا معناشناسی است؛ دوم «ساختارگرایی»؛ سوم «تأویل‌گرایی»؛ و چهارم روش «تألیفی» است. بیان این نکته لازم است که این روش‌ها، در واقع، مکمل و استمرار روش‌هایی است که در گذشته و امروز در حوزه‌های علمی ما رایج است و جزو روش‌های زنده و موفق به شمار می‌روند. از طرف دیگر باید تأکید کنیم بر مسئله تعددات و دقت‌هایی که در این روش وجود دارد. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در روش‌شناسی فهم قرآن باید به آن توجه کرد، مسئله context است و تأکید بر این که معنا و مفهوم برآیند سیاق بخش‌های مختلف متن است. بنابراین، روش تفسیر موضوعی که آیات را جداسازی می‌کند و سپس آن را طبقه‌بندی می‌کند و بیان می‌کند، از نگاه ما یک مشکلی دارد که آن جدا کردن آیات از context یا سیاق بحث است. لذا تأکید داریم که مفهوم را در چارچوب سیاق بحث باید فهمید. دومین نکته این است که باید بین تفسیر و تأویل قرآن تفاوت بگذاریم، که در این مجال از آن می‌گذرم.

اولین روشی که می‌خواهم به تبیین آن بپردازم، سمانتیک است و آن، روشی برای فهمیدن معانی اصطلاحات کلیدی است. روش سمانتیک مطالعات قرآنی، روش تحلیلی مفاهیم و اصطلاحات کلیدی قرآن بر اساس یک رویکرد و متد پویا است، نه ایستا. در این روش پویا، ما مفاهیمی کلیدی داریم که این مفاهیم در چارچوب کلی قرآن، قابل فهم و توضیح است. این سیستم، از شبکه‌هایی از مفاهیم تشکیل شده است. بین این مفاهیم تداخلی وجود دارد که معانی آن‌ها متکی بر یکدیگر است و سیاق بر ساختار معنی هر اصطلاح کلیدی تأثیر می‌گذارد. نظریه سمانتیک در دوره جدید، پس از تأسیس، کارهای مهمی در ادبیات انگلیسی به‌وجود آورده است که از جمله آن کتاب خدا و انسان در قرآن و اصطلاحات کلیدی قرآن از پروفیسور ایزوتسو است. هر یک از این دو کتاب را ایزوتسو بر اساس نظریه سمانتیک تألیف کرده است.

روش‌شناسی دوم، ساختارشناسی؛ یعنی تأکید بر ساختار و فرم سوره است. ساختارشناسی، یعنی داشتن نقشه متن. منهای نقشه متن، ما نمی‌توانیم متن را دریابیم. با این روش می‌توانیم روابط بخش‌های مختلف را بهتر بفهمیم. وقتی کوشش می‌کنیم ساختارشناسی را دریابیم، روابط متعددی در بین بخش‌های مختلف کشف می‌شود. بخشی از این روابط از تشابه یا توسعه و تکامل متن در دو بخش متقارن، یا متعارض با هم، یا بخش قبلی و بخشی را که با آن در ارتباط است، را توضیح می‌دهد. نوع ارتباط‌های مختلف بخش‌های گوناگون یک ساختار سوره قرآن، به چند گونه است؛ یا مانند ارتباط E A B C D است، که که C مفهوم مرکزی این ساختار است. A با E در ارتباط است و D با E در ارتباط است و C مفهوم مرکزی این ساختار را بیان می‌کند. در حالی که در نوع دیگر این روش، رابطه به شکل ABC CBA است؛ یعنی وقتی شش قسمتی است،

ABC قسمت اول آن است و سه قسمت بعدی، انعکاس قسمت اول است. گونه سوم، ساختار حلقوی است.

گفتنی است، در بحث ساختار، می‌توانیم آن را به دو گروه دیگر نیز تقسیم کنیم؛ یکی ساختار کلام سوره است و دیگری ساختار خود یک سوره است. ساختار خود سوره را برای پیدا کردن ارتباطات کلام با یکدیگر استفاده می‌کنیم و ساختار کلامی را برای یافتن بخش‌های سوره استفاده می‌کنیم. برای این کار نیاز داریم که آغاز و انجام سوره را دریابیم، روابط حکایتی و موضوعی آن را بفهمیم و سپس روابط بخش‌های مختلف را دریابیم. از طریق ساختارشناسی، ما معنای پنهان متن را کشف می‌کنیم. بنابراین، این روش به ما کمک می‌کند که انتظام سوره و معانی پنهان آن کشف شود. برای مثال، سوره توحید را ببینید، در این سوره، «الله» آیه اول در ارتباط با «الله» آیه دوم است، «احد» آیه اول در ارتباط با «احد» آیه چهارم است و «لم» آیه سه و چهار در ارتباطند. ساختار این سوره، نظم و ملودی این سوره را نشان می‌دهد. در حالی که ساختار کلام این سوره نشان می‌دهد که آیه یک با چهار در ارتباط است و دو با یک و سه با چهار مرتبط هستند. ساختار کلام این سوره بیان‌گر این است که تأکید این سوره با توجه به نقش «الله» و «احد» در پایان سوره بر جنبه وحدانیت حضرت حق تعالی است، در حالی که سوره فاتحه، توحید ربوبی را با توجه به نقش «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بیان می‌کند. این مثال از سوره کوچک بود در سوره‌های بزرگ‌تر کار بیشتر است و دقت بیش‌تری را طلب می‌کند. در فهم ساختاری سوره‌ها، باید نگاه کلی‌نگر داشته باشیم تا ساختار را دریابیم. نگاه کلی‌نگر شامل سه بلاغ و ده بخش است که هر کدام از این‌ها سیاق جداگانه‌ای دارند. در چارچوب این‌ها ما به تفسیر و تأویل سوره می‌پردازیم. بنابراین در این روش ما با دو رویکرد مواجهیم؛ یکی رویکرد کلی‌نگر و دیگری رویکرد متوالی، یا آیه به آیه است. سستی که تا به حال در روش تفسیری ما وجود داشته است، رویکرد آیه به آیه است.

روش‌شناسی سوم، «هرمنوتیک» است. برای این روش دو تاریخچه وجود دارد؛ تاریخ جدید و قدیم. یک دوره آن، تا قرن نهم و دهم است و هرمنوتیک جدید، توسط شلایر ماخر و دیلتای تأسیس می‌شود و سپس توسط گادامر، ریکور و هایدگر ادامه پیدا می‌کند. هرمنوتیک، روشی است که هنر و تکنیک‌های تأویل متن را بیان می‌کند و کوشش می‌کند که از ظاهر متن به باطن آن برسد. گفتنی است دو روش «ساختارشناسی» و «هرمنوتیک»، رویکرد فلسفی به متن دارند و پرسش از چیستی متن می‌کنند.

مهم‌ترین تکنیکی که در روش هرمنوتیکی جدید وجود دارد، متدی است که در آن بیان می‌شود که برای فهم کل باید جزء را به کل ارتباط دهیم و کل را به جزء مرتبط کنیم. در واقع، از طریق گفتار بین کل و جزء و کل، می‌توانیم بخشی از معنای پنهان آیات را درک کنیم. در این روش مشکلاتی نیز وجود دارد که یکی، بحث نیت مؤلف است و دیگری نقش زمان و مکان است. برخی از هرمنوتیکی‌های جدید معتقدند که کار مفسر، کشف نیت مؤلف نیست، بلکه کشف آن‌سوی نیت مؤلف است. بنده نگاه پسینی و



با تشکر از این که به بنده اجازه دادید تا در این جمع سخن بگویم. مقدمه‌ای را درباره روشی که در این کتاب به کار برده شده، بیان می‌کنیم. نقطه آغاز تحقیقات بنده در پی سؤالی درباره نظم قرآن بود. در زمان قدیم، هم تمدن غرب و شرق این سؤال همیشه مطرح بوده است که آیا نظمی بین آیات قرآن وجود دارد؟ اگر نظمی وجود دارد، به چه شکل است؟ چون که این نظم در ظاهر آیات مشاهده نمی‌شود.

بنده با شناخت تحقیقاتی که دانشمندان مسیحی روی کتب مقدس انجام دادند، به این تحقیق پرداختم. با مکتبی که به تفسیر کتاب مقدس می‌پرداخت، آشنا شدم و پس از آن سعی کردم همان روش را برای قرآن به کار بگیرم و ببینم منجر به همان نتیجه می‌گردد یا نه. در سال ۱۷۵۱، یک کتابی را درباره شعر ابراهیمی نگاشته شد که بیشتر درباره مزامیر شعرهای کتاب مقدس است. اولین قدمی که این شخص برداشت، کشف قواعد تساوی بود که در تمام مزامیر دیده می‌شود.

کاری که من برای قرآن انجام دادم، استفاده از نظریه بلاغت سامی بود. من در کتاب خود از شیوه تساوی بهره گرفتم و در این راستا به مقایسه آیات سوره مائده پرداختم.

با تحقیق در آیات دریافتیم تساوی به گونه‌های مختلف وجود دارد: یکی، توازی است، دیگری تضاد و شکل سوم ارتباط دایره‌ای شکل است که در شکل دایره‌ای، مرکز شامل معنای تمام متن می‌شود. بنده در این تحقیق نشان دادم، با این که متن قرآن، اگرچه به ظاهر پراکنده بوده و نظمی ندارد، با دقت در آن درمی‌یابیم که بین آیات نظم و ارتباط وجود دارد. به نظر من قرآن را باید از نو شناخت. برای به‌کارگرفتن روش در قرآن از سوره‌های کوچک قرآن شروع کردم و تدریجاً به سوره‌های بزرگ‌تر رسیدم. روش من به این شکل بود که ابتدا واحدهای کوچک هر سوره را در یک سطر آوردم، در مرحله دوم ملاحظه کردم که این واحدها دو به دو قابل جمع‌اند. در مرحله سوم متوجه می‌شویم که این مجموعه‌های دو سطری با هم رابطه دارند. در مرحله آخر، به معنای کلی می‌رسیم.

برای مثال، سوره مائده، دارای دو قسمت بزرگ است که هر یک از این دو، دارای سه بخش است و در هر یک از این بخش‌ها، قسمت‌های مختلفی دارد که در آن یکی از ساختارهای توازی، توازی معکوس و ساختار دایره‌ای را می‌یابیم و هرچه به بخش‌های بزرگ‌تر می‌رسیم، ساختار دایره‌ای شکل بیشتر نمودار می‌شود و برای فهم متن، بخش‌های بزرگ‌تر جالب‌تر است.

در پایان، با تأکید به تشابهات قرآن و کتاب مقدس باید بگویم که برخی از دانشمندان غربی به قرآن به سبب تشابهاتش با کتاب مقدس خرده می‌گیرند؛ اما به نظر من و بسیاری دیگر از اندیشمندان غربی، قرآن در بیان داستان‌های مشابه با دیگر کتاب‌های مقدس، تفاوت اساسی دارد و آن بخشیدن معنایی جدید و جنبه‌ای مقدس به داستان‌هاست.

پیشینی به قضیه می‌کنم. از جهت پیشینی، کار مفسر باید آن باشد که نیت مؤلف را درآورد. چون تأویل یعنی، ارجاع متن به منشأ اصلی خودش، به خصوص در قرآن مجید که کلام خداست، کار کسی که تأویل می‌کند این باشد که بفهمد اراده داوند از این آیات چگونه است. اما آن چه که در تفسیر تاریخ رخ می‌دهد، آن است که نظر مؤلف، همه جا هماهنگ و در تماس با نیت مؤلف نیست.

دومین مسئله که در هرمنوتک باید تعیین موضع کنیم، بحث زمان و مکان و نقش آن در فهم متن است. ما در قرآن محکمت‌ها و متشابهات داریم و گفته می‌شود که تفسیر و تأویل، خاص متشابهات بوده است، نه متشابهات. قابل توجه است که ما در آیات متشابه با مفاهیمی ازلی و ابدی مواجهیم که این‌ها زمان‌مند و مکان‌مند نیستند.

به نظر بنده، خود اصل خداوند و وجود حق تعالی از محکمت‌ها است، اما فهم اسماء و صفات او مشکک است و بر اساس رویکردها و روش‌های مختلف، فهم‌های متکثری نسبت به این معانی پیدا می‌کنیم. شاید به این خاطر در حدیثی از پیامبر (ص) آمده که افرادی از امت من در آخرالزمان به فهم درست این سوره می‌رسند. بنابراین، به یک معنا ما می‌توانیم بگوییم که فهم ما از یک سوره، زمان‌مند و مکان‌مند است. بنابراین فهم ما زمان‌مند است، نه خود صفت یا آیه. این روش تفسیری در بسیاری از تفاسیر به‌وفور مشاهده می‌شود. مثل روشی که ملاصدرا، میبدی و... در تفسیر خود داشته‌اند، اما در هرمنوتیک، جدید هنوز کاری جدی ندیدم.

روش چهارم، روش «تألیفی» است. در این روش ما از هر سه روشی که بیان کردیم استفاده می‌کنیم. در واقع، در این روش، بین هر سه این روش‌ها گفتمان ایجاد می‌کنند تا به مفهوم جدیدتری نایل آیند.

میشل کوپرس: به نظر من قرآن را باید از نو

شناخت